

۳۰ سال پیش... مه ۶۸ در فرانسه
"ما می‌خواستیم خارق‌العاده را عادی کنیم"
(یکی از اعتصاب‌کنندگان جنبش مه ۶۸)

من در مه ۱۹۶۸، ۱۸ ساله بودم و دوره‌ی آخر متوسطه را در یکی از دبیرستان‌های پاریس می‌گذراندم. ما هم مثل خیلی از فرانسوی‌ها که در این جنبش شرکت کردند و دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و اماکن دیگر را به اشغال درآوردند، دست به اعتصاب زدیم و دبیرستان خود را اشغال کردیم. جالب این‌جا بود که اکثر اعتصاب‌کنندگان در محل کار و اعتصاب شب و روز و یا حداقل تمام روز می‌مانند و به خانه‌هایشان بر نمی‌گشتند. در همان‌جا به بحث و گفت‌وگو و سازمان‌دهی مقاومت و مبارزه می‌پرداختند. همه چیز در آن زمان مختل و تعطیل شده بود. دانشگاه‌ها، مدارس، کارخانه‌ها، بانک‌ها، ادارات، سازمان‌های فرهنگی، دولتی... در اعتصاب بودند و به اشغال کارکنانشان درآمده بودند. اتوبوس و مترو کار نمی‌کرد. کارگران حمل‌ونقل و راه‌آهن، کارمندان رادیو و تلویزیون دولتی و بسیاری از مؤسسات دیگر در اعتصاب بودند... جایی نبود، حرفه‌ای نبود، قشر و طبقه‌ای نبود، به جز بورژوازی و بخش خاموش جامعه‌ی فرانسه، که در اعتصاب نباشد و یا با جنبش اعلام همبستگی نکند.

اکنون که ۳۰ سال از آن زمان می‌گذرد و با فاصله به آن رویداد، به آن جنبش بزرگ تاریخی، اگر نگوییم انقلاب ناکام، می‌نگرم، می‌بینم که این جنبش ۳ ویژگی یا آموزه‌ی اصلی و تعمیم‌پذیر داشت.

"منع کردن ممنوع است!"

جنبش ماه مه، شورش بود بر علیه قیم‌سالاری و اقتدارمنشی در همه‌ی سطوح جامعه‌ی فرانسه. قیامی بود به ویژه از سوی جوانان دانشجوی و زحمتکش بر ضد مناسبات حاکم بوروکراتیک، سلسله‌مراتبی و آمرانه. مناسباتی که مردم در آن تنها نقش مصرف‌کننده را داشتند. عامل و بازیگر اجتماعی نبودند. ظاهراً و قانوناً دمکراسی وجود داشت. احزاب راست و چپ و ماورای آن‌ها از حق حیات و فعالیت برخوردار بودند. پارلمان و سایر نهادهای مرسوم در دمکراسی‌های نمایندگی شده نقش قانونی خود را ایفا می‌کردند. اما این‌ها همگی یک "دمکراسی" تحت قیمومیت، پدرسالارانه و «از بالا» هدایت شده‌ای را تشکیل می‌داد که راه رشد و تحول و امروزی شدن مناسبات اجتماعی را مسدود می‌کرد.

از روابط در کانون خانواده شروع کنیم. جوانان اتوریتیه والدین را زیر سوال برده بودند. ارزش‌های سنتی پدران و مادران خود را دیگر نمی‌پذیرفتند. در زمینه‌ی معنای زندگی کردن، درس خواندن، کار کردن، در زمینه‌ی روابط بین دختر و پسر... تفاهم و دیالوگ بین آن‌ها قطع شده بود.

سپس "بلوکاژ" در فضای آموزشی، در دانشگاه و مدرسه به چشم می‌خورد. آموزگاران، استادان و به طور کلی تمام نهاد آموزشی فرانسه در آن زمان کاست فئودالی و بسته‌ای را تشکیل می‌دادند. با سبک کاری کهنه، بوروکراتیک و فرمان‌روایانه. دانشجویان حق و حقوقی نداشتند. نظر آن‌ها را در مورد سیاست‌های آموزشی نمی‌پرسیدند. آن‌ها دیگر نمی‌خواستند بهره‌هایی سر به زیر باشند. کارگزاران و تکنوکرات‌های آینده‌ی جامعه‌ای را تشکیل دهند که سرنوشت آن را دیگران تعیین می‌کردند.

در محیط کار و کارخانه، روابط اجتماعی وضعی بهتر نداشت. شرایط طاقتفرسای کار و به ویژه مناسبات "ارباب رعیتی" حاکم در محیط کارخانه‌ها و ادارات کوچک‌ترین مجال و امکانی را برای مشارکت و مداخله کارگران و کارکنان باقی نمی‌گذاشتند. روابط سلسله‌مراتبی و

اقتدارمنشانه در کارخانه‌ها، علاوه بر مطالبات اقتصادی، منجر به اعتصاب وسیع کارگران فرانسه در ماه مه و ژوئن ۱۹۶۸ در پی جنبش دانشجویی گردید.

در آن زمان به حق شعار می‌دادیم که دانشگاه، فئودالیت، مدرسه، سربازخانه و کارخانه، شکنجه‌گاه است. بر در و دیوارها می‌نوشتیم: "منع کردن ممنوع است".

از سوی دیگر، سیاست و ایدئولوژی حاکم با تکیه بر اهرم‌هایی چون رادیو و تلویزیون وابسته به دولت و مطبوعاتی عموماً ارتجاعی و محافظه کار، جامعه را نابالغ و صغیر می‌پنداشت.

در آن زمان "پدر" سالخورده و "کبیری" وجود داشت به نام ژنرال دوگل که دوبار "ناجی" فرانسه شده بود. یک بار در جنگ جهانی دوم و آزادی این کشور از یوغ نازی‌ها و بار دیگر در تأسیس جمهوری پنجم و بیرون آوردن فرانسه از بحران عمیق سیاسی. اما در اواخر دهه ۶۰، در زمانی که ارزش‌ها و مضمون و کیفیت خواسته‌ها و تمایلات مردم تغییر کرده بودند، دوگل همواره همان ژنرال دهه‌ی چهل و پنجاه باقی مانده و نتوانسته بود خود را با تغییر و تحولات اجتماعی متحول و منطبق سازد. به یاد دارم که چند ماه قبل از طغیان مه ۶۸، دوگل در یک نطق رادیو و تلویزیونی، جامعه‌ی فرانسه را با زنی خانه‌دار مقایسه می‌کرد که پس از جنگ و تحمل مصایب بازسازی ناشی از آن، سرانجام موفق به داشتن یک یخچال، یک دستگاه تلویزیون و بالاخره یک اتوموبیل شده است و امروز در فکر جمع‌آوری پول برای خرید یک ماشین رختشویی است. دوگل پیر شده بود و بی‌چاره نمی‌فهمید که جامعه‌ی شصت و هشتی همان جامعه‌ی بعد از جنگ نیست. زنان وارد صحنه‌ی تلاش و پیکار اجتماعی شده‌اند و علاوه بر ماشین رخت‌شویی، مسایل و دغدغه‌هایی متفاوت و مهمتر دارند چون برابری با مردان در همه‌ی عرصه‌ها، مبارزه با مردسالاری در جامعه و در روابط خانگی، آزادی‌های جنسی و غیره.

یک نمونه‌ی دیگر، سانسور در دستگاه ارتباط جمعی و به خصوص در رادیو و تلویزیون بود. نخست وزیر وقت فرانسه، ژرژ پمپیدو، می‌گفت که این نهاد، "صدا و سیمای فرانسه است" و باید نظرات رسمی دولت را منعکس کند. یک وزارتخانه‌ی اطلاعات وجود داشت که مستقیماً رادیو و تلویزیون را تحت نظارت قرار می‌داد. مدیر رادیو و تلویزیون هفته‌ای یک بار با وزیر اطلاعات، وزیر داخله و وزیر خارجه در یکی از وزارتخانه‌ها رسماً ملاقات می‌کرد. به قول وزیر اطلاعات وقت، آلن پیرفیت، که امروز مدیر روزنامه‌ی دست راستی فیگارو است، گاهی شخص خود او می‌آمد در یکی از اتاق‌های جنبی استودیوی تلویزیون می‌نشست و متن اخبار ساعت هشت را کنترل می‌کرد. در چنین وضعیتی سانسور بی‌پروا در ۳۰ سال پیش بود که کارکنان رادیو و تلویزیون فرانسه یکی از طولانی‌ترین و جسورانه‌ترین اعتصاب‌های مه ۶۸ را، به قیمت اخراج و از دست دادن کار، راه انداختند. اگر امروز رادیو و تلویزیون فرانسه از آزادی و استقلالی چشم‌گیر برخوردار است و بند نافش از دولت قطع شده است، این دست‌آورد را مردم این کشور باید مدیون از خودگذشتگی و مبارزه‌ی سرسختانه‌ی کارگران، کارکنان و روزنامه‌نگاران این نهاد در ماه مه ۶۸ باشند.

اما همان طور که گفتیم، بختک قیم‌سالاری در همه‌ی سطوح جامعه‌ی فرانسه چنگ انداخته بود. از جمله حتی در درون احزاب چپ، در سندیکاها، در رابطه‌ی میان این سازمان‌ها و شهروندان. کمیته‌ی مرکزی احزاب و دبیرخانه-ی سندیکاها به جای اعضای‌شان و زحمتکش‌شان و موکلین‌شان، بدون دخالت دادن آن‌ها و نظر خواهی از آن‌ها، می‌دوختند و می‌بریدند. جنبش ماه مه ۶۸ در عین حال شورشی بود بر علیه سبک‌کارهای قیم‌سالارانه، بورکراتیک و ضد دموکراتیک حاکم بر سازمان‌ها و احزاب سنتی چپ، چه کمونیستی و چه سوسیالیستی. در حقیقت، اپوزیسیون سنتی چپ نسبت به خواسته‌ها و تمایلات

مردم به ویژه جوانان مبنی بر تقاضای شدید دموکراسی و مشارکت اجتماعی، یا بیگانه بود و یا پس افتاده بود.

"سخن را به تصرف خیابان درآوریم!"

ویژگی دوم جنبش مه ۶۸ فرانسه در این بود که علاوه بر خواست آزادی، مسئله‌ی رهایی اجتماعی (Emancipation sociale) را مطرح می‌کرد. مردم می‌خواستند دیوارهای میان خود را درهم شکنند و مستقیماً در امور جامعه و کشور دخالت کنند. نظام سیاسی و اجتماعی یا سرمایه‌داری بوروکراتیک و اقتدارگرا در آن زمان اقشار و طبقات مختلف را در حجره‌های جدا از هم زندانی کرده بود و بین آن‌ها دیوار چین کشیده بود. جنبش مه می‌خواست این حجره‌ها را از بین ببرد. روابط عمودی و سلسله‌مراتبی را به روابط افقی و آزاد و برابری تبدیل کند. بین مردم همبستگی و گفت‌و شنود برقرار کند. در ماه مه ۶۸ آگورایی به وجود آمد در مقیاس شهری به بزرگی پاریس و کشوری به وسعت فرانسه.

ما در دبیرستان خود سالنی را اختصاص دادیم به تجمع بچه‌ها و هر روز صبح در آن جا روزنامه‌ها را به دیوار نصب می‌کردیم و جلسات بحث می‌گذاشتیم. در این کمیسیون‌ها که معلم‌ها و گاهی مدیر مدرسه نیز شرکت می‌کردند، در باره‌ی تغییر برنامه و نظام آموزشی، مسئله‌ی امتحان، نحوه‌ی سنجش و مقوله‌ی نمره، شرکت نمایندگان محصل‌ها در شورای مدرسه و انتخاب آن‌ها از طرف اعضای هر کلاس، آزادی فعالیت سیاسی در مدرسه و غیره نظر می‌دادیم و پیشنهادهای خود را به صورت قطعنامه یا طرح‌هایی برای ارایه به گردهم‌آیی سراسری دانشجویان و محصلان تهیه و تنظیم می‌کردیم. ما در عین حال به دخالت در امور مسایل خود بسنده نکردیم. از کارگران اعتصابی ماشین‌سازی رنو که کارخانه‌شان را اشغال کرده بودند خواستیم جلسه‌ای مشترک با ما در دبیرستان تشکیل دهند. علاوه بر آن در محیط اطراف مدرسه اعلامیه‌هایی پخش کردیم و اهالی محل را نیز به شرکت در این تجمع دعوت کردیم تا همگی مشترکاً در باره‌ی مسایل و مشکلات خود بحث و گفت‌وگو کنیم.

دانشگاه سوربن، ستاد مرکزی جنبش ماه مه، تنها محل تجمع و ملاقات دانشجویان و کمیته‌های مختلف نبود بلکه دیگر اقشار و طبقات از جمله کارگران، زحمتکشان، کارکنان ادارات و مؤسسات و... در آن جا حضور می‌یافتند و در کمیسیون‌های گوناگون و در جلسه‌های عمومی شرکت می‌کردند. تئاتر اودئون در پاریس به اشغال هنرمندان، سینماگران، روشنفکران و کارکنان فرهنگی و هنری درآمده بود. روزها در آن جا در باره‌ی مسایل و سیاست‌های فرهنگی و هنری بحث و گفت‌وگو می‌شد. جالب این جا بود که دانشجویان، کارگران و دیگر اقشار اجتماعی نیز در این نشست‌های پر جوش و خروش شرکت و اظهار نظر می‌کردند.

در خیابان‌های مرکزی پاریس، حول و حوش محله‌ی موسوم به "کارتیه لاتن"، مردم در تجمع‌های کوچک و بزرگ روزها و شبها را به بحث و مشاجره پیرامون مسایل سیاسی و اجتماعی، ملی و بین‌المللی، نظری و عملی می‌گذراندند.

در شهر نانت فرانسه، دهقانان کوچک و متوسط به کارگران و دانشجویان اعتصابی این شهر پیوستند و با آنان جنبش و سازماندهی وسیعی به وجود آوردند که به "کمون سرخ نانت" معروف شد.

خلاصه این که جنبش ماه مه تشنگی و صفاپذیر مردم فرانسه را برای دخالت کردن در امور جامعه، نظر دادن و انتقاد کردن نشان می‌داد. همان طور که بر روی دیوارهای شهر نوشته شده بود، سخن را مردم و خیابان برای چند صباحی به تصرف خود درآورده بودند. چیزی که تا آن زمان در تصاحب انحصاری نمایندگان مجلس و "سیاست" مداران حرفه‌ای بود.

"ما همه یهودی آلمانی هستیم!"

مه ۶۸ در عین حال و به عنوان سومین ویژگی اصلی، یک جنبش بین‌المللی بود. در تظاهرات، دانشجویان همبستگی خود را با جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلابی در جهان اعلام می‌کردند. با جنبش ویتنام بر علیه امپریالیسم آمریکا، با جنبش‌های آمریکای لاتین، با جنبش فلسطین، با سیاه‌پوستان آمریکا، با دانشجویان چینی در انقلاب فرهنگی...

یادم می‌آید وقتی که کن‌بندیت، یکی از رهبران جنبش مه که یک یهودی آلمانی بود، از فرانسه به آلمان اخراج شد، در اعتراض به این اقدام پلیس ده‌ها هزار نفر بودیم که تظاهرات کردیم و همگی شعار می‌دادیم: "ما همه یهودی آلمانی هستیم". در زمانی که ۲۸ سال پیش از آن روی همین سنگ فرش‌های پاریس ارتش رایش سوم رژه رفته بود و امروز که ۳۰ سال از مه ۶۸ می‌گذرد و در فرانسه گرایش‌های ناسیونالیستی، راسیستی و ضدخارجی رونق یافته‌اند، طرح چنین شعاری در آن زمان بیش از اندازه مترقی، جسورانه و پرمعنا بود.

جنبش ماه مه جرقه‌ای شد تا در دیگر کشورهای اروپایی نیز، در اسپانیا، در ایتالیا، در آلمان، در بلژیک، در انگلیس، در هلند و... جنبش‌هایی مشابه برپا شوند. علاوه بر آن، در خود این جنبش نیز دانشجویان خارجی مقیم فرانسه، الجزایری، مراکشی، تونس، ویتنامی و... دانشجویان ایرانی عضو کنفدراسیون در پاریس شرکت کردند. به یقین می‌توان گفت که کنفدراسیون جهانی از جمله تحت تأثیر جنبش ماه مه فرانسه و جنبش‌های مشابه آن در اروپا بود که واقعاً کنفدراسیون شد، یعنی سازمانی میلیتانت، رادیکال و ضدامپریالیست. جنبش چپ ایران در خارج از کشور نیز بی‌تأثیر از مه ۶۸ باقی نماند. من خود از طریق این جنبش بود که با بچه‌های کنفدراسیون و چپ مارکسیست ایران در خارج از کشور آشنا شدم. این چپ ایرانی از جمله تحت تأثیر جنبش مه ۶۸ و جنبش‌های دانشجویی مشابه در دیگر کشورهای اروپایی بود که رادیکالیزه شد و به گونه‌ای حتماً به نظر من و به رغم غلبه‌ی دگماتیسم و سکتاریسم بر آن با مارکسیسم آزادمنشانه و ضداتوریته و تا اندازه‌ای با اسلوب تفکر و کار انجمنی و دمکراتیک مانوس گردید، که این خود ویژگی آن را نسبت به چپ داخل در آن زمان و تا به امروز برجسته می‌کند.

نتیجه‌گیری: جنبشی که می‌خواست ناممکن را ممکن سازد.

اهمیت و ویژگی جنبش ماه مه ۶۸ فرانسه، به نظر من، در این بود که شاید برای سومین بار در تاریخ، پس از آتن در ۴۰۰ قبل از میلاد و کمون پاریس در ۱۸۷۱، مردم و به ویژه جوانان و زحمتکشان، سیاست را برای مدتی کوتاه به معنای اصیلش یعنی به مفهوم امر اجتماعی و نه امر دولت، حاکمیت، گروه و یا حزبی خاص، به تصرف خود درمی‌آوردند. مردم با هم وارد یک فرایند تجانس و تقابل فکری و عقیدتی می‌شوند. یک فرایند مشارکتی که طبعاً توأم با منازعه نیز بود. برای دگرسانی مناسبات اجتماعی، برای تغییر ارزش‌های سنتی و حاکم، و سرانجام برای ایجاد جامعه‌ای دیگر و نو.

بسیاری از پدیدارهایی که امروزه در جامعه فرانسه طبیعی و عادی جلوه می‌کنند، محصول دستاوردهای جنبش ماه مه می‌باشند. از آن جمله است پراتیک‌های امروزی در زمینه‌ی فعالیت‌های انجمنی، وجود نهادهای مشارکتی در کارخانه‌ها و مؤسسات چون شوراهای اداری و یا شورای مدرسه یا دانشگاه، با تمام محدودیت‌ها و ضعف‌هایشان. نهضت فمینیستی در فرانسه پس از ماه مه رادیکالیزه می‌شود و جنبش آزادی زنان در این کشور پس از این دوره است که دامنه و وسعتی چشم‌گیر به خود می‌گیرد.

ولی جنبش مه ۶۸ فرانسه شکست خورد. همان طور که آتنی‌ها شکست خوردند و سردار مقدونی پیروز شد. همان طور که کمون‌ها شکست خوردند و ارتجاع ورسایل غالب شد. در جنبش ماه مه ۶۸ نیز دوگل و احزاب دست راستی با

اتکا به بخش خاموش، وحشتزده و محافظه‌کار جامعه‌ی فرانسه دو باره چیره می‌شوند. احزاب سنتی چپ به ویژه حزب کمونیست راه آن‌ها را هموار می‌سازند.

اما مهم این نیست که جنبش مه مغلوب شد. مهم آن است که شصت و هشتی‌ها جسارت کردند و خواستند اتوپی را ممکن سازند. نابهنگام را بهنگام کنند. ناممکن را ممکن سازند. و به گفته‌ی آن کارگر اعتصابی: "خارق‌العاده را عادی کنند". فرهنگ معین خارق را این‌طور تعریف کرده است: "آن چه که بر خلاف نظم عمومی و جریان طبیعی امور باشد". شصت و هشتی‌های فرانسه می‌خواستند بر خلاف آن چه که به ما می‌گویند جریان طبیعی امور است و بنابراین تبعیت از آن گریز ناپذیر است، مثلاً این که قانون سرمایه امری طبیعی و غیر قابل‌نسخ می‌باشد و یا احکام دیگری از این دست، باری آن‌ها می‌خواستند بر خلاف این "مسلمات عامیانه" عمل کنند. آن‌ها می‌خواستند بر خلاف ایدئولوژی تمکین کردن به "حقایق" مطلق و یگانه عمل کنند. آن‌ها می‌خواستند خارق‌العاده، این عملی که بر خلاف آن چه را که نظم عمومی و جریان طبیعی پنداشته می‌شود، عادی کنند، روزمره کنند. در یک کلام آن‌ها تنها یک چیز می‌خواستند. بی‌آفرینند.